

مرثیه‌ای برای «کار بلدی» از دست رفته!

تقریباً همه ما از نسل پدر های آچار به دست و مادر های کد بانو هستیم اما چطور همه فن حریف بودن از زندگی مارخت برست ؟



آیه توانا | روزنامه نگار

برونده

پدر و مادر من متعلق به نسل آچار به دست ها و کد بانو های با عرصه و خود کفا هستند؛ از آن دهه چله ای های همه فن حریف و کار بلد . سال تا سال پای تعمیر کار و بنا و نقاش و باغبان به خانه ما باز نمی شد. خور دنی ها و نوشیدنی ها و پوشیدنی های آماده، برای ما ن حکم تحفه را داشتند و کار باید خیلی بالا می گرفت که تلفن را بر دار ند و متخصصی را خبر کنند یا دست ما ن را بگیر ند و برای خرید چیزی به بازار ببر ند. تعمیر وسایل و تهیه خور اکی ها و دوخت و دوز با خود پدر و مادر ها بود. من اما، فرزند چنین پدر و مادری، برای هر کاری نیاز به کمک دارم؛ از دوختن درز لباس و پختن کیک و اداره کردن یک مهمانی کوچک گرفته تا رفع گرفتگی سینک ظرف شویی و راه انداختن بخاری و سرویس کردن کولر . خب البته به کار نا بلدی ام افتخار نمی کنم. قصد هم ندارم بی مهار تی ام را به همه هم نسلی ها یم تعمیم بدهم، فقط دارم به این فکر می کنم که چه چیزی باعث شد من این همه با نسل های پیش از خودم تفاوت داشته باشم؟ آن ها آدم های ذاتا با عرصه ای بودند و من، اساسا بی دست و پا هستم. اگر شرایط زندگی، ما را به نحوه متفاوتی تربیت کرده است، آیا باید این شرایط را محتمو و گریز نا پذیر بدانم یا تغییر دادنش ممکن است؟ اصلا این کار ضرور تی دار د؟ آیا به زحمتش می ارز د که تلاش کنم کمی، فقط کمی، شبیه والد ینم شوم؟

فراغتی و «آچاری» و گوشه چمنی^[۱]

اجازه بدهید همین اول کار ی، انگ نوستالژیک بودن را از این پرونده بزدایم. من برای روز گاری که در خانه با ساط پختن رب و مربا به راه بود، افسوس نمی خورم و دل تنگ روز هایی نیستم که مردم توی خانه شان باغچه ای و آغل مرغی داشتند و بی نیاز بودند از خریدن میوه نوبرانه و تخم مرغ رسمی. زمانه عوض شده است. دیگر نه از آن حیاط های درندشت خبری هست که بشود دیگ رب را روی گاز پیک نیکی گوشه ایوان بار گذاشت و نه از آن اوقات فراغتی که فرصت چنین کاری دست بدهد. بله، درست خواندید؛ «اوقات فراغت». من سعی دارم دلایل بی بهره بودنم از مهارت های زندگی را پیدا کنم اما قرار نیست نق بزیم و خودم و هم نسل ام را به کاهلی و کم کاری متهم کنم. یک روی ما جر آن است که پدر و مادر من، آن دهه چله ای های همه فن حریف، زمان خالی بیشتری داشتند. پدرم، یک کارمند معمولی بود و از عهده مخارج یک زندگی معمولی بر می آمد. لازم نبود دو، سه جا کار کند. در بیکاری بعد از ظهر هایش می توانست به باغچه بزرگ ما ن رسیدگی کند و توفن باغبانی را با زامون و خطا یاد بگیرد. جمعه ها مجبور نبود اضافه کاری کند و می توانست جمعه ابزارش را بر نند زیر بغلش و آن قدر پیچ ها را باز و بسته کند و یک میخ این جا بگوید و یک تکه به آن جا بزند تا

زندگی روی دور تند

من حالا زمان زیادی ندارم اما مسئله فقط این نیست. زندگی نیمه چه مدرن من به همان اندازه که شتاب بیشتری گرفته است و فشار بیشتری برای به دست آوردن و دودیدن و رسیدن و موفق شدن به من تحمیل می کند، امکاناتی هم در اختیار می گذارد. من به طیف وسیعی از متخصصان دسترسی دارم که کافی است با تلفن همراهم شماره شان را بگیرم یا سفار شم را در اینترنت ثبت کنم. این تخصصی شدن کار ها چنان با دور تند زندگی ام جور است که نیازی نمی بینم خودم را بابت آموختن مهارت های مختلف به زحمت بیندازم. وقتی شکل حاضر و آماده هر نوع خدمت و محصولی، به سادگی در دسترس است، تلاش برای تولید و ارائه آن ها توجیهی ندارد. بر خورداری از امکانات اما یک وجه زندگی امروز است. پدر و مادر من هم در حد و اندازه روزگار خودشان به شکلی از حاضری خوری دسترسی داشتند اما صرفه جویی مانع شان می شد. حالا بد منتقدان جدی «نسل جوان های تن پرور و روغن نباتی»، خوش خوش شان می شود که «بله، دیگه. جوان های امروز مصرف گر اشدن. اصلا چیزی از قناعت حالی شون نیست». اما این نقد چقدر روا و منصفانه است؟ شکی نیست که «مصرف گرایی»، بلایی است سنجاق شده

به زندگی مدرن که با فراهم کردن دامنه انتخابات و وسیع و مانور دادن روی تبلیغات، عیش مصرف را در مردم ایجاد می کند و جیب سرمایه دار ها را پر پول اما از سوی دیگر کار کرد صرفه جویی دیگر همانی نیست که در گذشته بود. پدر و مادر من از خرج های گوشه و کنار خانه می زدند، به جای مصرف کننده صرف بودن، به مهارت های خودشان اتکا می کردند و با پولی که از این قناعت به دست می آوردند، می توانستند «کاری» انجام بدهند. آیا چنین چیزی برای من هم ممکن است؟ خب شاید من هم بتوانم هزینه هایم را کم کنم اما پولی که پس انداز می شود، آن قدر به سرعت ارزش را از دست می دهد که اندوختن اش هیچ تأثیر مثبتی در زندگی ام نخواهد داشت. تازه اگر فرض کنیم اساسا پس انداز کردن در زندگی امروز امکان پذیر است.

پایان مرثیه سرایی برای «کار بلدی» از دست رفته!

«خب که چی؟ حرف حساب نویسنده چیست که این قدر خودش را به این در و آن در می زند؟ از یک طرف می گوید اقتضائات زندگی مدرن ایجاب می کند که آدم ها دایم بیلچه و چکش و ملاقه و سوزن به دست نباشند و از طرف دیگر می گوید آن چه از دست رفته، مهارت هایی بوده است که از یک جایی به بعد ضدا رزش قلمداد شدند. عنوان پرونده اش را هم گذاشته «مرثیه...» بالاخره با خودش چند چند است؟» اگر این ها حرف دل شما ست، قبل از آن که حکم به حال مشوشم بدهید و نسخه خودم و پرونده ام را بیپچید، دفاعیاتم را بخوانید. بله، من معتقدم آن چه نسل من و والدینم را از هم متمایز می کند، توانمندی ذاتی آن ها و بی استعدادی فطری من نیست؛ من معتقدم شرایط زندگی گذشته و امروز، داشتن و نداشتن خصوصیات و مهارت هایی را ایجاب می کرده و می کند. همچنین مصرانه باور دارم که ما آدمک های بی اختیاری نبوده ایم و در معنی دادن و معنی زدایی از چیز ها نقش خود ما ن را ایفا کرده ایم. حالا می خواهم از خودم ببرسم؛ «تو چقدر از سبک زندگی فعلیت را انتخاب کرده ای و چقدر ش را شرایط به تو دیکته کرده؟» یک روی ما جر ا اقتضائات زندگی مدرن است؛ من

توفن و فن کار های فنی را یاد بگیرد. مادر م هم شرایط مشابهی داشت. گرچه رسیدگی به یک خانواده پر جمعیت در مقایسه با خانواده های تک فرزند ی امروز، زحمت و زمان بیشتری لازم داشت اما مادر من شانس بر خورداری از یک شبکه اجتماعی قوی را هم داشت. همسایه ها و دوستان خانوادگی و قوم و خویش آماده بودند که در امور خانه و فرزند داری به هم کمک کنند. زحمت های اضافه بر سازهانی مثل تشری و خیار شور انداختن و رب و مربا پختن و سبزی پاک کردن و آش نذری بار گذاشتن، نه تنها در تقسیم کار های داوطلبانه، خرد قابل تحمل می شد بلکه فرصتی بود برای معاشرت و جلب و دریافت همدلی. به علاوه بچه ها تمام مان والدین را به خودشان اختصاص نمی دادند، آن ها طوری تربیت می شدند که بخشی از مسئولیت خواهر و برادر های شان را بر عهده بگیرند. خب من قصد ندارم زحمت زیاد پدر و مادر های بی بهره از امکانات نسل های گذشته را نادیده بگیرم، فقط می خواهم بگویم شرایط البته دشوار گذشته، در مقایسه با امروز زمان فراغت بیشتری در اختیار آدم های گذشت؛ زمان ی که صرف آموختن مهارت های مختلف می شد.

^[۱] با احترام به جناب حافظ و مصراع «فراغتی و کتابی و گوشه چمنی»

کلیشه های نسلی زیر دست و پای مدر نیته

حالا که پای زندگی مدرن و اقتضائاتش به بحث باز شد، نمی توانیم جنبه اقتصادی را پر رنگ کنیم و چشم ما ن را روی وجه اجتماعی ببندیم. شکل و شمایل زندگی که تغییر کرد، تعریف مفاهیم و ارزش ها هم دستخوش تغییر شد. همراه شدن با امکانات زندگی مدرن، مساوی دور ریختن همه مظاهر زندگی سنتی شد. اگر زن های نسل قبل برای مثال خیاطی و آشپزی بلد بودند، نسل نو فکر کرد لازم است برای شبیه نبودن به مادر و مادر بزرگش از سبک زندگی آن ها، حتی و جوه مثبت اش تبری بجوید. پس خیاطی و آشپزی شد نماد سنتی و کهنگی. دست به آچار بودن هم شد نشانه دور هسپری شده مردهای سبیل از بنا گوش در فته. دختر ها و پسر هایی که منتقد کلیشه مردانه و زنانه نسل پیش از خود بودند، سعی کردند – آگاهانه یا نا آگاهانه – شباهت خودشان را با آن نسل به حداقل برسانند. سبک زندگی پر زحمت گذشته، چیزی بود که باید فراموش می شد. همان طور که نسل جدید رغبتی نداشت تا مهارت های نسل به نسل گذشته در خانواده را یاد بگیرد، نسل قبل هم اصرار و تمایلی به آموزش آن مهارت ها نداشت. مادر من همیشه می گفت «برای آشپزی یاد گرفت، همیشه وقت هست. فعلا در ست رویخون». خب البته من در سم را خواندم ولی هنوز که هنوز است کمیتم در آشپزی می لنگد، در عوض کردن و اشر شیر آب و بافتن یک شال گردن برای عزیزی به نشانه محبت، هم. نسل قدیم هم با چرخشی که در سبک زندگی روی داد، باورش را به ارزشمندی مهارت هایش از دست داد. خیلی از پدر و مادر های نسل گذشته فکر کردند اگر خودشان امکان و فرصت درس خواندن نداشتند، پس تحصیل کار هائی با توانمندی بودن در مدیریت امور روز مره دارد. فکر کردند اگر مهارت های مثل تعمیر و رفو کردن، به آن ها کمک می کرد پول پس انداز کنند، کار درست آن است که فرزندشان از اساس در چنین موقعیتی قرار نگیرد. پدر و مادر من هم مثل خیلی های دیگر ترجیح دادند به من ماهی بدهند، عوض آن که ماهی گیری یادم بدهند. شاید به نظر تان حرف کم ی رنگ و بوی قدر نشناسی داشته باشد اما می خواهم بگویم وقتی زندگی پر از مهارت نسل گذشته، به دلیل تغییرات ارزشی، سبک نازی فرض شد، چطور نسل قدیم و جدید دست به دست هم دادند تا فراموشش کنند.



سربازی پر حاشیه فوتبالی ها

به بهانه بحث ادامه دار مشمول بودن یا نبودن بازیکنان استقلال، سرکی کشیدیم به ماجراهای پر حاشیه سربازی رفتن فوتبالی ها که در یک مورد پای یک باند حرفه ای و خلافا کار وسط بود

فوتبالیست ها از قدیم با سربازی میانه خوبی نداشتند، به این دلیل که باید در روزهای خوب فوتبال شان تیم و شهرت و پول را بی خیال می شدند و در یک تیم نظامی با زی می کردند. مثل مبعلی که بعد از قهرمانی با فولاد و در حالی که عضو تیم ملی بود، سر از یک تیم دسته چندی در آورد. از قدیم هم بحث کارت پایان خدمت بازیکنان محل بحث بوده است. به طور مثال سال ۶۳ استفاده پرسپولیس از رضا عابدیان ۲۰ ساله در سربازی باعث شد این تیم در آن سه بازی نتیجه را طبق رای کمیته انضباطی ۳ بر صفر واگذار کند و قهرمانی را از دست بدهد. آن روزها تر فند فوتبالی ها برای فرار از سربازی امتحان ندادن و دیپلم نگر فتن بود تا کمی معافیت تحصیلی شان را کش بدهند. داغ تنبیه و از دست دادن قهرمانی چنان برای قهرمان ها سنگین بود که حتی بیشتر از ۳۰ سال بعد و وسط رقابتی تنگاتنگ با تراکتور بر سر قهرمانی، عالیشاه نور الهی را که تازه مشمول شده بودند، دو دستی تقدیم رقیب تبریزی کردند تا دوباره جریمه نشوند. مجموع اتفاق های ریز و درشت باعث شد قوانین مربوط به سربازی ورزشکاران تغییر کند. برای ورزشکاران لیگ برتری تا ۲۸ سالگی سربازی به تعویق می افتد تا بازیکن در روزهای اوجش به تیم نظامی یا خدایی ناکرده سمت گرفتن کارت تقلبی نرود. برای بازیکنان ملی هم تا ۳۰ سالگی این قانون وجود دارد که خودش انعطاف زیادی نسبت به قبل است. اما این روزها بحث سربازی دوبازیکن استقلال داغ است، درباره این که مرادمند به خاطر بازی در لیگ برتری تا ۲۸ سالگی معاف بوده و سیاهش یزدانی هم ۳۰ سالگی را رد کرده و دیگر همان چند دقیقه بازی ملی هم کارش را راه نمی اندازد و هر دو باید به سربازی بروند. فارغ از این که حق یا باشگاه استقلال است که قائل به تعویق زمان سربازی بازیکنانش است یا تیم های مقابل، می خواهیم چند مورد جالب و جنجالی در سربازی فوتبالی ها را بررسی کنیم.

🔴 **بمب خبری فوتبال**

سال ۹۳ یک باند بزرگ با سندسازی و کارهای پیچیده و گسترده، به گرفتن کارت پایان خدمت اقدام می کرد؛ در بین سطح وسیع کارهای این باند نام فوتبالیست های معروف هم بود. البته همان اول همه فوتبالیست هایی که روی شان بحث بود ما جر ا ارتکذیب کردند اما به مرور معلوم شد در سال های ۸۵ و ۸۶ و همین طور ۹۰ و ۹۱ این گروه برای حدود ۱۰۰ فوتبالیست اسم و رسم دار کارت پایان خدمت جور کرده است. اتفاقی که خبرش مثل بمب در فوتبال ایران پیچیده حتی تا آن جا پیش رفت که برخی معتقد بودند باید قهرمانی فولاد پس گرفته شود و نایب قهرمان یعنی پرسپولیس جام را بگیرد. اما سطح کار باندو آلودگی بازیکنان از تیم های مختلف چنان بالا بود که حتی بعد از معلوم شدن کلیت ماجرا تغییری در امتیاز ها اعمال نشد. در بین این بازیکنان ستاره های زیادی می بودند.

🔴 **پایان ستاره تیم ملی**

یکی از کسانی که اسمش در این پرونده قرار داشت مهر داد پولادی بازیکن پرسپولیس بود. مهر داد در جام جهانی ۲۰۱۴ با پیراهن تیم ملی حسایی درخشید بود و در ۲۶ سالگی فرصت زیادی داشت تا به فوتبال اروپا برود. به خصوص این که او در بازی با آرژانتین مسی و هیگواین را پشت سر هم در بیل زده و مورد توجه قرار گرفته بود. پولادی با درخواست فدراسیون و پیگیری کی روش موقتا اجازه خروج با تیم ملی برای بازی های آسیایی را پیدا کرد و بعد هم دیگر به کشور برگشت. برای این که بدانید در پرونده جعل کارت پایان خدمت چطور فوتبال پولادی تباه شده باید این را بدانید که او آخرین بازی ملی اش را در ۲۷ سالگی انجام داد یعنی سنی که وحید امیری تازه اولین بازی با پیراهن تیم ملی را تجربه کرده بود.

🔴 **فولادی های معروف**

تیم فولاد فهرست بلند بالایی از کارت پایان خدمت جعلی با غیرقانونی داشت. بختیار رحمانی کاپیتان تیم که جام قهرمانی را بالای سر برده بود یکی از چهره های ویژه فهرست بود و ناچار شد به تراکتور برود که آن زمان تیم نظامی محسوب می شد. آرش افشین که در تیم ملی قطعی درخشیده بود به ملوان رفت. سروش رفیعی تکنیکی فولادی ها هم به تراکتور رفت و بعدها همچنان اصرار داشت که بی گناه بوده و با انتقالش به تراکتور هم رشد فوتبالی اش متوقف شده و هم از نظر مالی ضرر کرده است. شجاع خلیل زاده از سپاهان هم جزو چهره های معروف بود که ناچار شده به تراکتور برود. شهاب کر می از فولاد هم به تیم نظامی رفت و دیگر نتوانست بازیکن موثری باشد. سینا عسوری، میلاد قربی، عباس بوعذار و... هم دیگر بازیکنان مطرحی بودند که در آن ماجرا اسم شان مطرح شد. هر چند هر کدام از آن ها به نوعی معتقد بودند در حق شان اجحاف شده و کارت و معافیت شان در ست و قانونی بوده است. پرسپولیس هم یک چهره در این فهرست داشت؛ حسین ماهینی که مجبور شد از نایب قهرمان آن زمان لیگ جدا شود و به ملوان برود. تراکتور هم با جذب ناگهانی ستاره های لیگ برای مدت ها تقویت شد و بدون هیچ هزینه ای در جمع مدعیان بود.

🔴 **معافیت های عجیب و خنده دار**

در بین بازیکنانی که آن سال ها و با کمک باندی که گفته شد معاف شدند، نمونه هایی بود که در روند سندسازی دست به کارهای عجیب و حتی خنده دار زده بودند، به طور مثال یکی از بازیکنان که در لیگ برتر مشغول بازی بود، معافیت برای ناتوانی جسمی گرفته بود؛ یعنی در حدی که نمی توانست کارهای روزمره اش را انجام دهد در حالی که بازیکن خشن و توانمندی هم بود. یک نفر دیگر مدعی شده بود مادرش عضو کمیته امداد است و او به عنوان تنها فرزند نوان را باید معاف شود، در حالی که فوتبالیست گران قیمت و پولداری بود. یک مورد دیگر معافیت موقت با ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی بود؛ در یکی از برنامه ها گزارشگر برنامه ۹۰ بازیکنی که چنین معافیتی گرفته بود، پرسید: «حالا ترم چند هستی؟» بازیکن با تعجب جواب داد: «ترم چی هست؟» یعنی بدیهیات تحصیل در دانشگاه را هم نمی دانست. البته حالا با انعطافی که در قانون برای بازیکنان لحاظ شده بازکنان می توانند تا ۲۸ سالگی برای حضور در لیگ برتر تا ۳۰ سالگی در صورت ملی پوش بودن سربازی را به تعویق بیندازند و کمتر شاهد تقلب یا سوختن دوران طلایی یک فوتبالیست هستیم.

